

چهره عریان سیاست آمریکا در خاورمیانه

■ ■ ترجمه: مرتضی میرمطهری

□ □ نوشته: اریک واتکینز

● ● منبع: International Affairs, 73, 1 (1997).

از دیدگاه تاریخ، سیاست آمریکا در خاورمیانه از دو هدف اصلی ریشه می‌گیرد: تأمین نفت مورد نیاز صنایع آمریکا و تأسیس اسرائیل به عنوان یک سرزمین یهودی. با آن که سیاست‌گذاران آمریکایی مدعی هستند در قبال اسرائیل و اعراب سیاست منصفانه‌ای اتخاذ نموده‌اند اما بطور سنتی و عملاً متعایل به اسرائیل می‌باشند. در عین حال، ایالات متحده در مورد «دولت‌های سازش‌ناپذیر» منطقه تدابیر تنبیهی اتخاذ نموده است. این دورویکرد، اخیراً خشم دنیای اسلام نسبت به آمریکا را که از سیاست‌های آن کشور در دهه ۱۹۵۰ مایه می‌گیرد تشدید کرده است. تمایل آمریکا به اسرائیل و خصومتش با رژیم‌های «سازش‌ناپذیر» مانند عراق، حربه‌ای به دست مسلمانان مبارز داده است تا با بهره‌گیری از آن حمایت عمومی رژیم‌های میانه‌روی منطقه را نسبت به آمریکا تضعیف کنند. در نتیجه، منافع آمریکا بویژه هدف سیاسی آن کشور مبنی بر تأمین نفت اکنون در معرض خطر است.

آورده است: «برای سیاست‌گذاران آمریکایی، خاورمیانه همواره یک دردسر و حتی گاهی یک کابوس بوده است و هر یک از رؤسای جمهور آمریکا با بکارگیری شیوه خاص خود کوشیده است سیاست متعادلی در پیش گیرد، زیرا آمریکاییان هم به نفت اعراب نیازمند بوده‌اند و هم به کمک‌های انتخاباتی یهودیان.»^۲ اتخاذ یک استراتژی برای دستیابی به این دو هدف متضاد در آمریکا با موانعی روبرو بوده است. هر یک از حکومت‌های آمریکا باید با توجه به پایگاه انتخاباتی‌اش نسبت به افکار عمومی آمریکا بویژه در سالی که انتخابات انجام می‌شود حساسیت نشان دهد. از یک سو

«جواب افکار عمومی را چگونه بدهیم»

حسینی مبارک

«ما نوکران آمریکا نیستیم»

یک مقام سعودی

تقریباً پنجاه سال است که سیاست آمریکا در خاورمیانه در جهت دستیابی به دو هدف اصلی سوق داده می‌شود: تأمین نفت مورد نیاز صنایع آمریکا و تأسیس اسرائیل به عنوان یک وطن یهودی.^۱ این دو هدف، بطور ذاتی با یکدیگر متعارض بوده و در گذشته مشکلات دیربانی برای حکومت‌گران آمریکایی به وجود

آمریکا در منطقه گردیده است. خودداری آمریکا از انتقاد از اسرائیل در مورد اعمال سلطه بر ساحل غربی رود اردن و نوار غزه یا عملیات نظامی اخیر اسرائیل در جنوب لبنان این گمان را پیش می‌آورد که آمریکا تعادل اخلاقی خود را از دست داده، سوره را به بازی نگرفته و در کشورهای میانه‌روی عرب که در راه استقرار صلح در خاورمیانه مخاطراتی را پذیرا شده اند بذخشی جوان و مردمی افشاند است.^۵ طرفداری آمریکا از اسرائیل موجب گردیده است که جهان اسلام کشورهای عرب خلیج فارس را بیشتر تحت فشار قرار دهد و این امر به نوبه خود حضور نظامی آمریکا در منطقه را به مخاطره افکنده است: «اتکاء فزاینده آمریکا به نفت خاورمیانه در زمانی صورت می‌گیرد که این منطقه گرفتار وضعی بحرانی است. موضع دشوار آمریکا در عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس زیر ذره بین قرار گرفته است. کشورهای مزبور به خاطر گرایش واشینگتن به اسرائیل، با دشمنی ایران و خشم جهان عرب روبرو هستند.»^۶ مهم بودن این ملاحظات را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا حضور آمریکا در خلیج فارس، «با اهمیت بین‌المللی نفت و این واقعیت توجیه می‌شود که نیمی از صادرات دریائی نفت از طریق تنگه هرمز صورت می‌گیرد.»^۷ خلاصه آنکه گرایش آمریکا به اسرائیل هدف سیاسی این کشور را برای تأمین نفت به خطر می‌اندازد.

دشمنی آمریکا با ایران، لیبی و سایر کشورهای «سازش‌ناپذیر» خاورمیانه موضع واشینگتن را در منطقه تضعیف کرده است. حمله موشکی آمریکا به عراق در سپتامبر ۱۹۹۶ را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد. در این رابطه یکی از سناتورهای آمریکائی پس از آن حمله اظهار داشت: «در حال حاضر وضع صدام حسین از دو هفته قبل بسیار بهتر است، زیرا اکنون بر بخش‌هایی از شمال عراق جنگ انداخته است که در سال ۱۹۹۱ تحت کنترلش نبود و توانسته است در ائتلاف آمریکا و متحدان عربش ایجاد شکاف کند یا اختلافات مهمی را که بین آنها به وجود آمده است افشاء نماید.»^۸ در این مورد اختلاف نظر بین عربستان و ایالات متحده قابل ذکر است: «عربستان، متحد اصلی استراتژیک آمریکا، از حمله موشکی آمریکا به عراق پشتیبانی نکرد. در گوشه و کنار جهان عرب حمله آمریکا به عراق به شدت مورد انتقاد و نکوهش قرار گرفت.»^۹ انتقاد اعراب از آمریکا معطوف به دو نکته اصلی بوده است: نخست آنکه این اقدام نقض حاکمیت یک دولت عرب به شمار می‌رفت و دیگر آنکه موجب رنج و مشقت مردم عراق گردیده بود که در نتیجه اعمال مجازاتهای اقتصادی به دنبال جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱-۱۹۹۰ با دشواری‌های فراوان روبرو بودند.^{۱۰} گذشته از نگرانی‌های مورد اشاره، عده‌ای دیگر به قدرتمند شدن روزافزون مبارزان مسلمان در کشورهای همپیمان آمریکا در منطقه خلیج فارس اشاره می‌کنند. عربستان که پس از بمب‌گذاریهای تروریستی اخیر در ریاض و خوبار در مورد ثبات خود نگران است «گوشه‌گیری اختیار کرده و نمی‌خواهد خود را در

● خاورمیانه برای سیاستگذاران آمریکایی همواره در دسرافترین و حتی گاه در حکم یک کابوس بوده است. تقریباً در پنجاه سال گذشته سیاست ایالات متحده در خاورمیانه در جهت دستیابی به دو هدف اصلی و متضاد پیش رفته است: تأمین نفت مورد نیاز صنایع آمریکا و حفظ اسرائیل. سیاستگذاران آمریکایی هم به نفت اعراب نیازمندند و هم به کمکهای انتخاباتی یهودیان.

● اگر برآوردها در مورد افزایش تقاضای جهانی نفت درست از آب درآید، درآمد کشورهای خلیج فارس از محل نفت که در حال حاضر هشتاد میلیارد دلار است، در سال ۲۰۱۰ تقریباً به دوست و پنجاه میلیارد دلار خواهد رسید و این تحوّل ژئوپولیتیک بزرگی است که می‌تواند موجب نگرانی سیاستگذاران آمریکایی باشد.

● با آنکه دولتهای عرب در منطقه خلیج فارس تاکنون بر ایالات متحده به عنوان زیربنای استراتژی دفاعی خود تکیه کرده‌اند، نیروهای نظامی آمریکا را دیگر نمی‌توان مانعی کاملاً مؤثر در برابر تهدیدهایی که منطقه را فرا گرفته است به حساب آورد. نیروهای آمریکایی نه تنها در زمینه جنگهای چریکی ناکارآمد هستند، بلکه کاربرد نیروی نظامی از لحاظ سیاسی نیز به سود آمریکاییان نیست.

عدم توجه به اسرائیل و توجه بیش از حد به اعراب خشم محافل ذینفوذ یهودی را که از لحاظ انتخاباتی گروهی کوچک اما سازمان‌یافته و برخوردار از اعتبار هستند برخواهد انگیزت، و از سوی دیگر توجه بیش از اندازه به اسرائیل و عدم توجه به اعراب ممکنست به افزایش بهای نفت بینجامد و در نتیجه موجب ناخشنودی رأی‌دهندگان شود. بطور خلاصه، هر یک از حکومتهای آمریکا باید بکوشد دستکم در ظاهر سیاست متوازنی اتخاذ کند تا پایگاه انتخاباتی‌اش را حفظ نماید و بر سر قدرت باقی بماند. باوجود فواید ناشی از بکارگیری خط‌مشی بیطرفانه و منصفانه، دیده شده است که سیاستمداران آمریکائی عموماً متمایل به اسرائیل هستند.^۳ در واقع، تمایل آمریکا به اسرائیل تقریباً از سی سال پیش مشهود بوده و این امر بر وجهه آمریکا در جهان اسلام تأثیر بدی گذارده است.^۴ به هر حال، اخیراً گرایش دیرپای سیاستمداران آمریکائی نسبت به اسرائیل حتی آشکارتر نیز شده تا آنجا که در حال حاضر موجب تضعیف متحدان نزدیک

معرض خطر خشم مخالفان داخلی قرار دهد.^{۱۱}

روزنامه «گلف نیوز» چاپ دویب شاید به بهترین وجه واکنش افکار عمومی عرب را پس از حمله آمریکا به عراق تصویر کرده باشد: «اعراب باید از آنچه اتفاق افتاد درس عبرت بگیرند و از اتکای بیش از حد به آمریکا بویژه در زمانی که رهبران این کشور پای بند هیچ اصلی نیستند بر حذر باشند.»^{۱۲}

به علت گرایش روزافزون به اسرائیل و خصومت آشکار با رژیم‌هایی مانند حکومت عراق، ایالات متحده حتی دشمنی نزدیکترین متحدانش را در منطقه برانگیخته و به این ترتیب هدف سیاسی‌اش را مبنی بر عرضه ایمن نفت به خطر انداخته است. احتمالاً آمریکا می‌توانست در دهه ۱۹۶۰ یعنی در زمانی که هنوز صادرکننده خالص نفت بود با ایمنی نسبی چنین سیاست نامتعادل و خصمانه‌ای را تعقیب کند. اما از دهه ۱۹۷۰ به صورت واردکننده خالص نفت درآمده و در برابر حربه نفتی اعراب آسیب‌پذیر می‌باشد. یکی از تحلیل‌گران، تحریم احتمالی نفت را غیرعملی می‌داند و مدعی است که «اوضاع در حال حاضر به گونه‌ای شگرف تغییر کرده زیرا بازار جهانی نفت بیش از اوایل دهه ۱۹۵۰ به صورت بازار یک کالای عادی مصرفی درآمده است و این خطر که یک کشور تولیدکننده مبادرت به اعمال تحریم نفتی در مورد آمریکا کند از آن زمان بسیار کمتر است و شاید حتی ارزش آن را نداشته باشد که در این باره بحثی صورت گیرد.»^{۱۳} اما به نظر می‌رسد لازم باشد که در این باب مباحثاتی به عمل آید، زیرا کمتر از یک ماه پس از اظهارات ویلیام پری وزیر دفاع آمریکا مبنی بر ارتباط احتمالی ایران با حمله به خوبار که منجر به قتل ۱۹ نفر از افراد نیروی هوایی آمریکا شد، ایران دولتهای مسلمان را ترغیب کرد که «از صدور نفت به آمریکا جلوگیری کنند.»^{۱۴} به علاوه، در ارتباط با این مسئله در عین آنکه بازار نفت مطمئناً از اوایل دهه ۱۹۷۰ تغییر کرده است، این تغییرات به نحوی صورت گرفته که به زیان ایالات متحده خواهد بود.

معاون وزیر انرژی آمریکا، دیوید کورتیس، از میزان تخمینی افزایش جهانی تقاضا برای نفت و ویی آمده‌های آن برای خاورمیانه و ایالات متحده آگاه است. وی با اشاره به رشد جهانی تقاضا می‌گوید: «اگر این برآوردها درست از آب درآید - که معتقدم چنین نیست - درآمد نفتی کشورهای خلیج فارس از رقم فعلی ۸۰ میلیارد دلار در سال به سه برابر افزایش خواهد یافت و در سال ۲۰۱۰ تقریباً ۲۵۰ میلیارد دلار خواهد بود و این امر تحول ژئوپولیتیک بزرگی است که می‌تواند موجب نگرانی فراوان باشد. این افزایش به معنای هزار میلیارد دلار ثروت بیشتر برای تولیدکنندگان نفت در خلیج فارس در ۱۵ سال آینده است. با این پول می‌توان در منطقه‌ای که به گونه‌ای مزمن با بی‌ثباتی روبروست سلاح‌ها و نفوذ زیادی خرید و دست به ماجراجویی‌های فراوان زد.»^{۱۵} کورتیس همچنین به نکته دیگری که به همین اندازه اهمیت دارد اشاره می‌کند و می‌گوید از دهه ۱۹۷۰ بخشی از افزایش تقاضا در

بازارهای نفتی مربوط به ملت‌های شرق دور بوده است و در آینده نیز آنها بیشتر از دیگران از جمله آمریکا از نفت خاورمیانه خواهند خرید «در خلال یک بحران نفتی دیگر، مشکل مهم و تازه‌ای بروز خواهد کرد و آن اینست که رقابت برای خرید نفت بیشتر از سوی کشورهای آسیائی که به سرعت در حال رشد هستند صورت خواهد گرفت. در واقع در اوایل دهه ۱۹۷۰ در شرق آسیا میزان مصرف نفت نصف ایالات متحده آمریکا بود، اما در زمان بحران نفتی آینده ملت‌های شرق آسیا احتمالاً بیشتر از ایالات متحده نفت مصرف خواهند کرد. ضمناً دولتهای شرق آسیا در حال برقراری روابط سیاسی مستحکمی با کشورهای خلیج فارس هستند.»^{۱۶} کشورهای شرق دور زمینه لازم را برای ایجاد روابط نزدیک با عرضه‌کنندگان نفت خاورمیانه پی‌ریزی کرده‌اند. چین که پیش‌بینی می‌شود بزرگترین مصرف‌کننده نفت وارداتی در شرق دور باشد با برخورداری از جاذبه خود^{۱۷} می‌رود تا در ملحق شدن به دو منطقه نقش عمده‌ای ایفا کند. بنا به قول یکی از دبیران کل پیشین اوپک «در این فرایند پویاترین پدیده ارتباطات جدید بین چین و کشورهای منطقه خلیج فارس بویژه ایران و احتمالاً عراق خواهد بود.»^{۱۸} اما ژاپن که اکنون بزرگترین واردکننده نفت خاورمیانه است و تقریباً ۸۰ درصد از نفت خود را از این منطقه خریداری می‌کند حتی در حالی که سایر دولتهای شرق دور به صحنه وارد می‌شوند به عنوان یکی از بازیگران اصلی باقی خواهد ماند.^{۱۹} افزایش اهمیت بازار شرق دور به حربه نفتی خاورمیانه بعد تازه‌ای داده است. به سبب تنفر مبارزان مسلمان از آمریکا، کشورهای میانه‌روی عرب ممکنست روزی احساس کنند و حتی مجبور شوند از آمریکا کناره‌جویی نمایند و نفت خود را در جاهای دیگر بویژه در شرق دور به فروش برسانند.

واکنش‌های اخیر در منطقه توأم با پیش‌بینی بحران نفتی آینده برخی از مفسران را بر آن داشته است تا خواستار ارزیابی مجدد سیاست آمریکا در خاورمیانه شوند و از جمله ابراز امیدواری نمایند که «آمریکا در روابطش با ایران شیوه بهتری به کار گیرد.»^{۲۰} یک استدلال برای اتخاذ این «شیوه بهتر» این است که «ایران با جمعیت زیاد، ذخایر عظیم نفتی و موقعیت حساسش بین قفقاز و جهان عرب بطور سنتی نیروئی مقتدر در خلیج فارس بوده است و بحران‌های اخیر، ضعف روابط آمریکا را با نزدیکترین دوستانش در منطقه یعنی ترکیه و عربستان به معرض نمایش گذارده است. این دو کشور که هر دو از لحاظ سیاسی آسیب‌پذیر هستند نمی‌خواهند کورکورانه دنباله‌روی واشینگتن باشند.»^{۲۱} زیگنیو برزنسکی که در مقام مشاور امنیت ملی در حکومت کارتر از ترتیب دادن یک کودتای نظامی برای جلوگیری از به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی در ایران حمایت می‌کرد، از کسانی است که از تغییر سیاست آمریکا نسبت به ایران سخت پشتیبانی می‌کند. برزنسکی با پافشاری بر اینکه آمریکا نباید ایران را در انزوا قرار دهد می‌گوید «اگر در دهه آینده نه تنها خواهان ثبات در خلیج فارس بلکه دست‌یابی به آسیای

است. هوگلاند اظهار می‌دارد که سیاست بیان نشده حکومت کلینتون آن است که «منتظر بماند تا کار اربکان به نابودی بینجامد» که این سیاست، تشبیه به «آخرین دستاویز» و «ادعای نامه ایست» در مورد رفتاری که حکومت آمریکا با یکی از متحدان مهمش در منطقه دارد.^{۲۵} هوگلاند می‌افزاید که «اقدامات ناهماهنگ و پیوسته سهل‌انگارانه آمریکا موجب گردیده است که ترکیه بطور ناگهانی به عامل بی‌ثباتی در منطقه تبدیل شود.»^{۲۶}

ایالات متحده همچنین روابطش را با عربستان تضعیف کرده است. در این کشور دشمنی با آمریکا رو به تزاید است و در نتیجه مقامات عربستان شروع به کناره‌جویی از آمریکا کرده‌اند. حمله تویخانه اسراییل به مواضع حزب الله لبنان در ماه آوریل ۱۹۹۶ که به کشته شدن بیش از ۱۵۰ غیرنظامی انجامید بازتابی منفی در عربستان ایجاد کرد و بنا به اظهار یک دیپلمات غربی «مردم آن کشور از اقدام دولت اسراییل بسیار خشمگین شدند. مطبوعاتی که توسط دولت کنترل می‌شوند و سخنرانان در چند مسجد، آمریکا را به علت محکوم نکردن حمله اسراییل به لبنان به شدت مورد انتقاد قرار دادند.»^{۲۷} در نتیجه هیاهوی مردم و پیامدهایی که ممکن است برای رژیم حاکم در عربستان پیش آید، مقامات سعودی تأکید می‌کنند که در قبال سیاست آمریکا در منطقه استقلال رأی خود را حفظ خواهند کرد و متذکر شده‌اند که: «رهبران عربستان که روابطشان را با آمریکا بعنوان بنیان و اساس سیاست خارجی و دفاعی این کشور تلقی می‌کنند، نمی‌خواهند در برابر همه تقاضاهای آمریکا تسلیم شوند. یکی از مقامات ارشد عربستان که نمی‌خواهد نامش فاش شود می‌گوید: ما نوکران آمریکا نیستیم. با آنها روابط خوبی داریم. اما گواتمالا نیستیم.»^{۲۸}

نهایتاً، آسیب‌پذیری کنونی متحدان نزدیک آمریکا در منطقه از یک منبع ریشه می‌گیرد: رشد گروه‌های مسلمان مبارز در گوشه و کنار جهان و انزجار آنها از ایالات متحده آمریکا. ایران در طی بیست سال گذشته حامی و مبلغ اصلی ارزش‌های اسلامی بوده است. به گفته ریچارد فالک: «شیوه رهبری آیت‌الله خمینی که توأم با احساسات ضد آمریکایی و ضد اسراییلی است، ضربه‌ای واقعی به ساختار سیاست خارجی و واشینگتن وارد کرده است.»^{۲۹} اما انقلاب ایران به عنوان الهام‌بخش مبارزان مسلمان در منطقه و نیز در سراسر جهان حتی پس از درگذشت آیت‌الله خمینی به سیاست‌گذاران آمریکایی ضرباتی وارد کرده است. الگوی انقلاب ایران گروه‌های رو به رشدی را در گوشه و کنار جهان ایجاد کرده است که با سیاست‌های آمریکا مخالفند و متحدان آمریکا از قبیل ترکیه و عربستان را تحت فشار قرار داده‌اند تا از این کشور فاصله بگیرند. این گروه‌ها چنان قدرتمند شده‌اند که حتی اقدام نظامی اخیر آمریکا در مورد صدام حسین با واکنش مثبت متحدان سابق آمریکا در منطقه مواجه نشد: «ترکیه به آمریکا اجازه نداد که از یکی از پایگاه‌های نظامی آن کشور به منظور اجرای عملیات تهاجمی به عراق استفاده کند و قرآنی وجود داشت که عربستان و کویت از

● الگوی انقلاب اسلامی ایران به عنوان الهام‌بخش مبارزان مسلمان، گروه‌های رو به رشدی را در گوشه و کنار جهان ایجاد کرده است که با سیاست‌های ایالات متحده مخالفند و هم‌پیمانان آمریکا مانند ترکیه و عربستان را زیر فشار قرار داده‌اند تا از آن کشور فاصله بگیرند.

● با آنکه برکناری مصدق نگرانی‌های فوری استراتژیک ایالات متحده را برطرف ساخت، چهره آمریکا را در ایران دگرگون نمود: در چشم ملت ایران، دولت آمریکا از یک دولت بیگانه خیرخواه به پشتیبان بداندیش حکومت استبدادی شاه تبدیل شد.

● رؤسای جمهور ایالات متحده در شش دوره متوالی از حکومت شاه پشتیبانی و همگی کم‌وبیش از سیاست جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی پیروی کردند. شاه نیز به عنوان پیکان سیاست آمریکا در خاورمیانه آشکارا از منافع اقتصادی ناشی از نگرانی‌های استراتژیک آمریکا بهره گرفت، اما سود چندانی عاید ملت ایران نشد و آنها نه تنها از شاه بلکه از ایالات متحده که از او پشتیبانی می‌کرد رنجیدند.

مرکزی و کشورهای شمالی‌تر منطقه با ذخایر عظیم نفتی آنها هستیم، نیازمند آنیم که با ایران روابط استراتژیک خوبی داشته باشیم.»^{۲۲}

در عین حال که دلیل چنین تغییری در سیاست آمریکا بویژه با پیش‌بینی رشد بازارهای نفتی شرق دور در دو دهه آتی و نیز آینده انرژی در آسیای مرکزی روشن می‌باشد، مشکل چنین توصیه‌ای این است که جنبه‌های مختلف سیاست آمریکا در گذشته و حال را که منجر به دشواری‌های گردیده و آمریکا اکنون در خاورمیانه و بالقوه در آسیای مرکزی با آنها روبرو است مورد توجه قرار نمی‌دهد.^{۲۳} معذک در حالی که برخی از مفسران نمی‌خواهند نقش آمریکا را در ایجاد مشکلات برای خودش مورد توجه قرار دهند، عده‌ای دیگر از تحلیل‌گران به این امر توجه دارند. مثلاً در مورد ترکیه، به قول جیم هوگلاند آسیب‌پذیری کنونی ترکیه مستقیماً مرتبط با تغییر جهت اخیر سیاست آمریکا می‌باشد. هوگلاند می‌گوید: «آمریکا تقریباً به مدت ۵۰ سال به عنوان یک هدف مهم سیاسی از برقراری ثبات در ترکیه حمایت می‌کرد. نظریه ترومن که در جریان جنگ سرد استراتژی محاصره کمونیسم را ارائه کرد از آشوب‌هایی که در ترکیه و یونان در جریان بود شکل گرفت نه چیز دیگر. اما اکنون ثبات آخرین چیزی است که حکومت کلینتون خواستار آن برای ترکیه می‌باشد.»^{۲۴} این تغییر جهت در رفتار، ناشی از خشم آمریکا به خاطر سفر اخیر نخست‌وزیر ترکیه به لیبی

بطور پنهانی کودتایی برای سرنگونی مصدق در ماه اوت ۱۹۵۳ طراحی و به مورد اجرا گذاردند و به مسئله تهدید احتمالی دولت شوروی خاتمه دادند.

با آنکه عزل مصدق نگرانی‌های فوری استراتژیک آمریکا را برطرف کرد، از لحاظ وجهه آمریکا از دیدگاه مردم ایران اقدامی مفید نبود. در اوان حکومت مصدق «مردم ایران به خاطر حضور گروه کوچکی از معلمان، هیئت‌های مذهبی، باستان‌شناسان، و مدیران آمریکائی در ایران و نیز به سبب پای‌بندی و تعهد دولت آمریکا و بسیاری از آمریکائیان به آزادی، دموکراسی و استقلال، تصویری مثبت از آمریکا در ذهن داشتند.»^{۳۵} اما با خلع مصدق نخست‌وزیر منتخب مردم ایران، این برداشت مثبت دگرگون شد. «در نتیجه عصر مصدق یادآور دورانی است که چهره مردمی آمریکا در ایران دگرگونی آغاز کرد و از یک دولت بیگانه خیرخواه به پشتیبان بداندیش رژیم استبدادی شاه تبدیل شد.»^{۳۶}

به گفته دیوید لَش D. Lesch، برکناری مصدق مبین «تحول بزرگی در خاورمیانه بود که براساس آن سیاست خارجی مصلحت‌طلبانه مبتنی بر جنگ سرد جای خود را به سیاست خارجی مبتنی بر توسعه داد.»^{۳۷}

رؤسای جمهور آمریکا در شش دوره متوالی از حکومت شاه پشتیبانی و همگی کم‌وبیش از سیاست جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیروی کردند. شاه، به عنوان پیکان سیاست آمریکا در خاورمیانه، آشکارا از منافع اقتصادی ناشی از نگرانی‌های استراتژیک آمریکا بهره گرفت اما فایده چندانی عاید ملت ایران نشد و مردم نه تنها از شاه بلکه از آمریکا که از او حمایت می‌کرد رنجیده خاطر شدند: «انها فکر می‌کردند آمریکا مسئول هزینه‌های سرسام‌آوری است که به دستور شاه برای نیروهای مسلح صرف می‌شود؛ هزینه‌هایی که به هیچ وجه تناسبی با نیازهای امنیتی ایران ندارد و هدف از آنها حمایت و حراست از موقعیت شاه است نه بهبود شرایط زندگی مردم ایران. بسیاری از ایرانیان اعتقاد داشتند که آمریکا مسئول برنامه‌های نوگرایانه شاه است؛ برنامه‌هایی که به نظر آنها ناقض قوانین اساسی اسلامی و آداب و سنن ایرانی بود.»^{۳۸} همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم امروزه نیز بسیاری از مبارزان مسلمان در این قبیل نگرانی‌ها سهیمند و دشمنی آنها با آمریکا و متحدانش در منطقه از این موضوع ناشی می‌شود.

به هر حال، در آن زمان سیاست‌گذاران آمریکائی درباره میزان رنجش مردم ایران نسبت به شاه و آمریکا جاهل بودند. در اواخر سال ۱۹۷۷ کارتر رئیس‌جمهور آمریکا به ایران سفر کرد. علی‌رغم آنکه در روز دیدارش از ایران تظاهرات شدیدی بر ضد رژیم پهلوی صورت گرفت، کارتر شاه را بخاطر ایجاد «جزیره ثبات در یکی از آشوب‌زده‌ترین مناطق جهان»^{۳۹} مورد ستایش قرار داد. حتی «سیا» نیز نتوانست عمق احساسات ضد شاه و ضد آمریکا را در ایران درک

موضع تهاجمی آمریکا در قبال عراق نگران بوده‌اند.»^{۴۰} رشد و گسترش گروه‌های مبارز مسلمان، بویژه در ایران، عمدتاً ناشی از تصمیماتی سیاسی است که آمریکا در اوایل قرن حاضر اتخاذ نمود.

دخالت‌های عمده آمریکا در امور داخلی ایران در دهه ۱۹۵۰ یعنی در زمانی که حکومت ترومن سیاست جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی را به مورد اجرا گذارد آغاز گردید.^{۴۱} حکومت آیزنهاور این استراتژی را با شدت بیشتری تعقیب کرد و کوشید با استفاده از همسایگان شوروی حلقه محاصره را برگرد این کشور حتی تنگ‌تر کند. ایران که در جنوب شوروی با آن کشور مرزی طولانی دارد، عاملی کلیدی در استراتژی محاصره کمونیسم محسوب می‌شد، هرچند در پس پرده نگرانی‌های عقیدتی آمریکا درباره اتحاد جماهیر شوروی، ملاحظات ابتدائی تری در مورد نفت ایران وجود داشت که بویژه مرتبط با تقاضای روزافزون برای منابع نفتی در نتیجه جنگ کره بود.

نگرانی‌های آمریکا در مورد اهمیت استراتژیک نفت ایران به‌بهترین وجه توسط جان فاستر دالس وزیر خارجه حکومت آیزنهاور بیان شده است. دالس که از تصرف احتمالی خاک ایران توسط شوروی‌ها نگران بود در ماه ژوئیه سال ۱۹۵۳ در شورای امنیت ملی ایالات متحده اظهار داشت: «نه تنها دنیای آزاد از ثروت عظیم حاصل از منابع نفت ایران محروم خواهد شد، بلکه این دارائی‌ها به‌دست روسها خواهد افتاد و آنها در آینده در مورد منابع نفتی فارغ از هرگونه نگرانی خواهند بود.»^{۴۲} دالس تصویر نگران‌کننده تری نیز ارائه کرد و متذکر گردید: «اگر ایران به دست کمونیست‌ها بیفتد کوچک‌ترین تردیدی نیست که در مدت زمانی کوتاه سایر مناطق خاورمیانه که دارای ۶۰ درصد از ذخایر نفتی جهان می‌باشند تحت کنترل کمونیست‌ها در خواهند آمد.»^{۴۳}

نگرانی پیرامون نفت ایران ابتدا در دوران حکومت ترومن و در زمانی بروز کرد که دولت انگلیس در مسئله ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس خواستار حمایت واشینگتن شد. اما حکومت ترومن از نقشه انگلیسی‌ها برای حمله به ایران نگران بود و از آن بیم داشت که این کار فوراً ایران را به دامن کمونیست‌ها بیندازد. لذا ایالات متحده انگلستان را ترغیب کرد تا از رویارویی نظامی بپرهیزد و مجدداً درباره موضوع با ایران وارد مذاکره شود و ترتیبی اتخاذ کند که منافع حاصله از منابع نفتی بطور منصفانه بین طرفین تقسیم شود. چنین توافقی نه مناسب حال انگلیسی‌ها بود و نه باب‌میل ایرانیان. مصدق نخست‌وزیر ایران تحت تأثیر شور و شوق ملت‌گرایانه و نیز برای اقناع احساسات ملی مردم ایران بیشتر قصد داشت ایران را بطور کلی از شر انگلیس برهاند، و به جنبه‌های مالی معامله با انگلیسی‌ها در مسئله نفت چندان توجه نداشت. اما در سال ۱۹۵۳ وقتی مصدق فعالانه سیاست نزدیکی با روسها را آغاز کرد آمریکا مصمم شد وارد عمل شود.^{۴۴} سازمان‌های امنیتی «سیا» آمریکا و «ام - ۱۶» انگلیس متفقاً و

مسلمانان، سیاست‌گذاران آمریکایی صرفاً به آنها ناسزا می‌گویند: «در ۱۵ سال گذشته مطبوعات آمریکا و همچنین برخی از افراد در محافل علمی و دولتی این کشور واژه‌هایی کلیشه‌ای چون بنیادگرایی اسلامی و افراط‌گرایی اسلامی ابداع کرده‌اند. افراد و گروه‌هایی که در چارچوب عناوین یاد شده قرار گیرند توسط مخالفان، یا کسانی که از آنها بی‌مناکند به شدت مورد نکوهش و تقیب قرار می‌گیرند و گفته می‌شود که انتقادات این افراد را از سیاست‌های آمریکا نباید جدی و با ارزش تلقی نمود.»^{۲۳} در قسمت اعظم بیست سال گذشته، نظام حکومتی آمریکا بویژه ایرانیان را مورد نکوهش قرار داده و آنها را متهم نموده که برای گسترش تروریسم بین‌المللی از گروه‌های متعدد مبارزان مسلمان حمایت می‌کنند. حکومت کلینتون در سال ۱۹۹۶ در یکی از گزارش‌های وزارت امور خارجه آمریکا اعلام کرد که «ایران همچنان از بنیان اصلی تروریسم دولتی است و در طراحی و اجرای عملیات تروریستی عمیقاً دخالت دارد.»^{۲۴} با این وجود، همان‌گونه که یک روزنامه‌نگار آمریکایی اخیراً اذعان داشته است، «مقامات آمریکایی نتوانسته‌اند شواهد متقنی ارائه کنند و دوستان آمریکا را قانع سازند که بنا به ادعای واشینگتن ایران بزرگترین بانی تروریسم دولتی است.»^{۲۵}

در صورت نبودن چنین شواهدی، روابط ایران با سایر سازمانهای مبارز مسلمان آشکارا واجد اهمیت است. به نظر بورلی میلتن ادواردز، «ایران عمدتاً الهام‌بخش گروه‌های مبارز فلسطینی نظیر سازمان جهاد اسلامی است. سازمان جهاد اسلامی از یک انقلاب شیعه حمایت نمی‌کند و حتی انقلاب ایران را نیز نمی‌توان واقعاً مبلغ چنین انقلابی دانست. انقلاب ایران این حقیقت را به اثبات رساند که رژیم‌های قدرتمندی که مردم را زیر سلطه و انقیاد خود قرار می‌دهند، می‌توان ساقط کرد. ایران نیز مانند اسرائیل در گذشته بزرگترین دریافت‌کننده کمک‌های آمریکا در منطقه بود و با این کشور بستگی نزدیکی داشت. اگر سقوط شاه از اریکه قدرت میسر شده است اسرائیل نیز ممکن است به همین سرنوشت دچار شود.»^{۲۶} این نظریه با اصول اعتقادی مبارزان مسلمان وفق دارد و نه تنها آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۹ آن را مورد تأکید قرار داد بلکه ۵۰ سال قبل یک روحانی مصری به نام حسن البنا نیز مبلغ چنین اندیشه‌ای بود. سازمان اخوان المسلمین که در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا تأسیس گردید الهام‌بخش اصلی نهضت‌های اسلامی معاصر است. بنا به قول «البنا»، تأکید نهضت اخوان المسلمین بر آن بود تا «بر پایه احیای ارزشهای اخلاقی و معنوی، انسان مسلمان تازه‌ای به وجود آید، از طریق توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی جامعه‌ای نو بنا گردد، و ملتی پویا و فارغ از سلطه خارجی پدید آید.»^{۲۷} به نظر البنا، ملت‌های غربی نه تنها برای حکومت بر جهان اسلام از طریق تقسیم آن به دولتهای مختلف توطئه می‌کردند بلکه در سال ۱۹۱۷ اعلامیه بالفور را که طی آن به یهودیان وعده ایجاد یک وطن یهودی در فلسطین

● پیش از انقلاب اسلامی، سیاست‌گذاران آمریکایی از میزان رنجش ملت ایران از شاه و آمریکا غافل بودند: در اواخر ۱۹۷۷، کارتر در جریان دیدارش از تهران، شاه را بخاطر ایجاد «جزیره ثبات در یکی از آشوب‌زده‌ترین مناطق جهان» ستود و «سیا» در ۱۹۷۸ ضمن یک گزارش تحلیلی با عنوان «ایران در دهه ۱۹۸۰» نتیجه‌گیری کرد که «ایران در وضع انقلابی یا مرحله پیش از بروز انقلاب نیست.»

● کارتر که در سایه اندیشه‌های مرتبط با جنگ سرد به مسائل می‌نگریست، نمی‌توانست خود را با انقلاب مذهبی و اصول‌گرای ایران وفق دهد. رؤسای جمهور بعدی ایالات متحده نیز نتوانستند واقعیت‌های مربوط به این انقلاب را بپذیرند. در نتیجه، سیاست‌گذاران آمریکایی عمدتاً از درک شیوه تفکر مبارزان مسلمان و گسترش آن در سراسر جهان ناتوان ماندند.

کند. «سیا» در سال ۱۹۷۸ یک گزارش تحلیلی ۶۰ صفحه‌ای تحت عنوان «ایران در دهه ۱۹۸۰» منتشر کرد.

در گزارش مزبور نتیجه‌گیری شده بود که: ایران در وضع انقلابی یا مرحله پیش از وقوع انقلاب نیست.^{۲۰} به هر حال مسلم است که این گونه احساسات عاملی کلیدی در سیاست‌های داخلی ایران و به قدرت رسیدن انقلابیون بود: «با پایان یافتن عمر حکومت شاه یک ربع قرن روابط ویژه بین واشینگتن و رژیم پهلوی چنان رنجش گسترده‌ای در میان ایرانیان برانگیخته بود که ضدیت با آمریکا حربه‌ای مؤثر برای جهت‌گیری و مشروعیت سیاست‌های ایران به حساب می‌آمد. وجود چنین جوی سبب شد که سه روز پس از سقوط شاهپور بختیار آخرین نخست‌وزیر منصوب شاه سفارت آمریکا در تهران مورد حمله قرار گیرد.»^{۲۱}

از همان آغاز، انقلاب ایران برای حکومت کارتر حکم یک معما را داشت. در واقع کارتر با یادآوری نگرانی‌های جان فاستردالس در بیست و پنج سال پیش از آن، عملاً بی‌مناک بود که حکومت جدید راه نفوذ شوروی به ایران را باز گذارد و در نتیجه زمینه گسترش نفوذ شوروی در سراسر خاورمیانه فراهم شود. گذشته از آن، حکومت کارتر که با طرز تفکر مرتبط با جنگ سرد به موضوع می‌نگریست، نمی‌توانست خود را با انقلابی مذهبی و اصول‌گرا که ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی را به یک اندازه محکوم نموده بود وفق دهد.^{۲۲}

رؤسای جمهوری بعدی آمریکا نیز نتوانستند خود را با انقلاب ایران وفق دهند. در نتیجه، سیاست‌گذاران آمریکایی عمدتاً از درک شیوه تفکر مبارزان مسلمان و رشد گسترده آن در سراسر جهان عاجز ماندند. بعلاوه، به جای کوشش در جهت درک عقاید مبارزان

یک بشکه نفت به ۱۹/۵ دلار بالغ شد که یک دلار بیش از قیمت نفت پیش از وقوع حمله به تأسیسات نفتی بود؛ هرچند ورای افزایش فوری بهای نفت این نگرانی نیز رو به فزونی گذارد که «خلیج فارس وارد دوران تازه‌ای از بی‌ثباتی می‌شود که می‌تواند عرضه منظم نفت ارزان به جهان صنعتی را تهدید کند.»^{۵۳}

برنامه‌ریزان نظامی حکومت آمریکا نباید این مسئله را که «یک تکه پارچه کهنه و یک قوطی کبریت» می‌تواند آل سعود را تهدید کند از نظر دور بدارند. با به خاطر آوردن اینکه در جنگ ویتنام بهره‌گیری از سلاح‌های ساده چریکی از قبیل فرو کردن ساقه‌های نی در موتور هواپیماهای جنگی توانست تکنولوژی نظامی پیشرفته آمریکا را بی‌اثر گذارد، موضوع بکارگیری «پارچه کهنه و قوطی کبریت» دلالت بر محدودیت‌های قدرت نظامی ایالات متحده در خلیج فارس دارد. فرماندهی مرکزی ایالات متحده که در بحرین مستقر است «عملیات نظامی را از کانال سوئز تا پاکستان و از خلیج فارس تا سواحل کنیا در منطقه‌ای به مساحت ۱۹/۵ میلیون کیلومتر مربع در خشکی و دریا زیر نظر دارد.»^{۵۴} با اتکاء به نخستین ناوگان یکسره جدید دریائی آمریکا در طی پنجاه سال گذشته، نیروهای نظامی آمریکا در منطقه شامل ۳۴ کشتی جنگی، ۱۵۰۰۰ ملوان و تفنگ‌دار دریائی و حداقل چهار تا پنج هزار کارمند در عربستان است. با استفاده از این نیروها «آمریکا توانست مقررات مربوط به منطقه ممنوعه پروازی را در جنوب عراق به‌مورد اجرا گذارد. گذشته از این، متخصصان سیستم ضد موشکی پاتریوت و متخصصان مخابراتی نیز در نیروهای آمریکائی در منطقه به خدمت اشتغال داشتند.»^{۵۵} براساس اظهارات تی مک کریری T. Mc Creary سخنگوی ناوگان پنجم آمریکا مستقر در بحرین، «نیروهای آمریکا به حال آماده باش هستند و می‌توانند در برابر هرگونه بحرانی فوراً واکنش نشان دهند.»^{۵۶} اما نیروهای آمریکا نه انتظار حمله به «خوبار» را داشتند و نه توانستند در برابر حمله چریکها واکنش نشان دهند.

فلورا لوئیس F. Lewis با اشاره به تقاضای بیل کلینتون رئیس‌جمهور آمریکا از کنگره برای تخصیص یک میلیارد دلار به منظور مبارزه با تروریسم بین‌المللی اظهار می‌دارد «یکی از منابع اصلی حمایت از تروریسم بین‌المللی، خود دولت آمریکاست.»^{۵۷} به گفته لوئیس، پشتیبانی آمریکا از تروریسم بخشی از استراتژی جنگ سرد این کشور برای جلوگیری از بسط نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده است: «برای کسانی که به این موضوع توجه دقیق دارند، آنچه در بطن شیطان تروریسم قرار دارد ایران، سوریه، لیبی و یا عراق نیست بلکه افغانی‌ها هستند. آنان افراد بومی افغانستان نیستند بلکه کسانی هستند که از کشورهای مسلمان استخدام و برای جنگهای چریکی با شوروی اعزام شدند. تحت سرپرستی سازمان امنیتی نظامی پاکستان، آمریکا ترتیب مسلح شدن و آموزش این قبیل افراد را می‌داده است. اکنون این‌گونه افراد کهنه‌کار در سراسر خاورمیانه، فیلیپین و بوسنی

داده شده بود به بهای قربانی شدن منافع فلسطینیان به‌مورد اجرا گذاردند. بدین ترتیب، به نظر البناء دخالت غربیان به معنای حکومت از طریق تفرقه‌افکنی یا «تداوم بخشیدن به نیات جنگ‌جویان صلیبی در سرزمین‌های مقدس»^{۵۸} بود. این طرز تفکر امروز در بطن نهضت‌های اسلامی چه در ایران و چه در سایر مناطق جهان قرار دارد.

در این مورد، مصاحبه اخیر با آسامه بن لادن یکی از اتباع عربستان که در حال حاضر در افغانستان در تبعید به سر می‌برد و دولتهای غربی و عربی او را به راه اندازی و تأمین مالی یک ارتش بین‌المللی اسلام‌گرا متهم می‌کنند قابل توجه است. بن لادن با اشاره به دخالت‌های غرب در خاورمیانه به عنوان «جنگ صلیبی» می‌گوید «مصائب خاورمیانه از کوشش‌های آمریکا برای تحت سلطه قرار دادن منطقه و حمایت‌های این کشور از اسرائیل ریشه می‌گیرند.»^{۵۹} انتقاد بن لادن از آمریکا و دولت پادشاهی عربستان، شبیه انتقادات ایرانیان از ایالات متحده و سلطنت پهلوی در یک دهه پیش است. نامبرده رژیم عربستان را به خاطر بازگذاشتن دست آمریکا برای غربی کردن عربستان و بهره‌برداری از اقتصاد این کشور، صرف مبلغ ۲۵ میلیارد دلار برای کمک به صدام حسین در جنگ ایران-عراق، هزینه کردن ۶۰ میلیارد دلار برای کمک به نیروهای نظامی غرب در جنگ با عراق در سال ۱۹۹۱، «خرید تجهیزات نظامی که مورد نیاز نبوده و برای عربستان مفید نیست، خرید هواپیما به صورت نسیه، افزایش بیکاری، مالیاتهای سنگین و اقتصاد ورشکسته»^{۶۰} مورد نکوهش قرار داده است. بنا به قول رابرت فیسک R. Fisk، «آسامه بن لادن معتقد است که در حال حاضر وی سهمگین‌ترین دشمن رژیم عربستان و حضور آمریکا در خلیج فارس است و هر دو کشور حق دارند او را دشمن خود بدانند.»^{۶۱}

بمب‌گذاری در تأسیسات نظامی آمریکا در عربستان در ماه ژوئن ۱۹۹۶ نشان داد که تهدیدهای مبارزان مسلمان مانند آسامه بن لادن را نمی‌توان از نظر نظامی و سیاسی بی‌اهمیت تلقی کرد. با توجه به اهمیت این قبیل حملات برای صنایع نفتی عربستان، نویسنده‌ای متذکر گردیده است که عربستان سعودی با حوزه‌های عظیم نفت و گاز، تأسیسات بهره‌برداری، پایانه‌های مخصوص صدور نفت و گاز در سواحل دریای سرخ و خلیج فارس همیشه می‌تواند در معرض بحران باشد. این تأسیسات که ریاض را قادر می‌سازد روزانه هشت میلیون بشکه نفت استخراج کند، هدفی بالقوه برای همه کسانی خواهد بود که قصد ضربه زدن به حکومت آل سعود را دارند. به قول یکی از مدیران یک شرکت نفت غربی در عربستان: «اگر بتوانید خود را به حوزه‌های نفتی برسانید برای ایجاد آتش‌سوزی فقط به یک تکه پارچه کهنه و یک قوطی کبریت نیاز دارید.»^{۶۲} بمب‌گذاری در تأسیسات نظامی آمریکا که به کشته شدن ۱۹ نفر از کارکنان نیروی هوایی و زخمی شدن بیش از ۴۰۰ نفر انجامید تأثیری آنی بر قیمت‌های جهانی نفت داشت و بهای

اقداماتش در مورد دولتهائی مانند لیبی و عراق بهانه‌ای به دست عناصر مبارز اسلامی می‌دهد تا آن‌را نشانه‌ای دیگر از برنامه‌های دیرپای غرب بر ضد جهان اسلام بدانند و با بکارگیری آن افکار عمومی را نسبت به دولتهای میانه‌روی منطقه بشورانند. در نتیجه، دولتهای خلیج فارس به گونه‌ای روزافزون حضور آمریکا را در میان خود چون يك مایه سرشکستگی تلقی می‌کنند.

با آنکه دولتهای خلیج فارس تاکنون بر ایالات متحده به عنوان زیربنای استراتژی دفاعی خود تکیه کرده‌اند، نیروهای نظامی آمریکا را دیگر نمی‌توان مانعی کاملاً مؤثر در برابر تهدیداتی که اکنون منطقه را فرا گرفته است به حساب آورد. همان‌گونه که ناظر بوده‌ایم، نیروهای نظامی آمریکا نتوانستند با حمله چریک‌ها به «خوبار» مقابله کنند و این امر مورد قبول کارشناسان نظامی آمریکا قرار گرفته است. «در گزارش پنتاگون راجع به حمله به مجتمع نظامی آمریکا در ۲۵ ژوئن به کاستی‌های اداری و امنیتی متعدد در برنامه‌های مربوط به مبارزه با تروریسم اشاره شده است.»^{۶۰} نه تنها نیروهای آمریکائی در این گونه جنگ و گریزها غیر کارآمد هستند، بلکه محکومیت گسترده حمله آمریکا به عراق در سپتامبر ۱۹۹۶ نشان داد که کاربرد نیروی نظامی توسط آمریکائیان از لحاظ سیاسی نیز به نفع آنها نیست.

حکومت آمریکا اکنون با توجه به محدودیت‌های قدرت نظامی این کشور، تروریسم را به عنوان مهم‌ترین عاملی که منافع این کشور را در منطقه تهدید می‌کند هدف قرار داده است. لکن با وجود عزم راسخ برای برخوردی «تهاجمی‌تر» با تروریسم در منطقه، مقامات آمریکائی درباره شناسائی تروریست‌ها، محل اقامت آنان و راههایی که می‌توان بطور مؤثر با آنها مقابله کرد اتفاق نظر ندارند. جان وولسی جونیور یکی از مدیران سابق «سیا» بی‌پرده به عدم توانایی دولت آمریکا برای مقابله با تهدید تروریست‌ها اذعان نموده است. وی اظهار داشته است: «مسئله سریعتر از افزایش آمادگی ما برای مقابله با آن رو به وخامت دارد.»^{۶۱}

درحالی که برخی از مقامات آمریکائی از اقدام نظامی برای مبارزه با تروریسم پشتیبانی می‌کنند، عده‌ای دیگر این احساس را دارند که اقدامات سنتی دیپلماتیک از قبیل اعمال مجازاتهای اقتصادی و تحریم می‌تواند مؤثرتر باشد. حتی در این مورد نیز هیچ‌گونه تضمینی وجود ندارد که نتیجه قطعی عاید شود: براساس اعلام وزارت خارجه آمریکا «درحالی که ترکیبی از مجازاتهای اعمال شده توسط سازمان ملل متحد و فشار نظامی موجب کاهش فعالیت‌های لیبی و عراق شده است، کوشش‌های آمریکا برای کاستن از تحرک ایران از طریق تحریم اقتصادی و فشار دولتهای غربی بی‌ثمر بوده است.»^{۶۲} بعلاوه، هرچند ممکن است ابزارهای سنتی دیپلماتیک مانند تحریم و مجازاتهای اقتصادی مفید به نظر آید، اما از آنجا که اسباب رنج و مشقت مردم می‌شود، خشم مسلمانان مبارزی چون اسامه بن لادن را برمی‌انگیزد. وی می‌گوید: «وقتی ۶۰ نفر یهودی در داخل خاک فلسطین در اوایل سال جاری

● انقلاب ایران این حقیقت را به اثبات رساند که رژیمهای قدرتمندی که ملت‌ها را زیر سلطه و انقیاد قرار می‌دهند، می‌توان به زیر کشید. اگر سقوط شاه از آریکه قدرت میسر شده است، اسرائیل هم می‌تواند به این سرنوشت دچار شود.

● امروزه یکی از منابع اصلی پشتیبانی از تروریسم بین‌المللی، خود دولت آمریکاست. در گذشته نیز پشتیبانی ایالات متحده از تروریسم، بخشی از استراتژی جنگ سرد این کشور برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

● حکومت‌های آمریکا در پنجاه سال گذشته در تعقیب هدفهای سیاسی خود همواره افکار عمومی در ایالات متحده را در نظر گرفته‌اند، اما نسبت به افکار عمومی در خاورمیانه سهل‌انگار بوده‌اند یا حتی نخواسته‌اند آنرا به حساب آورند.

پراکنده‌اند و آمریکائی‌ها برای آنها هدفهای مطلوبی به شمار می‌آیند.»^{۵۸} اسامه بن لادن رهبر این قبیل گروه‌های افغانی بود و با آنکه از سخاوتمندی آمریکائی‌ها در جنگ مجاهدین با اتحاد جماهیر شوروی بهره‌مند شد، از حمایت آمریکائی‌ها خودداری ورزید. بن لادن می‌گوید «هرگز و در هیچ شرایطی دوست آمریکائی‌ها نبودیم. ما می‌دانستیم که آمریکائی‌ها از یهودیان در فلسطین پشتیبانی می‌کنند و اینکه آنها دشمنان ما هستند. بخش اعظم سلاح‌هایی که وارد افغانستان می‌شد به دستور آمریکائی‌ها توسط عربستان خریداری می‌گردید زیرا ترکی الفیصل رئیس امور امنیتی خارجی عربستان و «سیا» با یکدیگر همکاری می‌کردند.»^{۵۹} واکنش شدید نسبت به منافع آمریکا به ترتیبی که اسامه بن لادن بیان کرده، بخشی از میراث سیاست ایالات متحده مبنی بر جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی است و اکنون منافع آمریکا را در خاورمیانه به شدت تهدید می‌کند.

فقط سیاست‌گذاران آمریکائی را نمی‌توان مسئول رشد افکار مرتبط با مبارزات اسلامی دانست، زیرا این گونه تفکرات ابتدا در واکنش به سیاست‌های انگلیس و فرانسه شکل گرفت. با این وجود، ایالات متحده به عنوان قدرت فائقه غربی در منطقه از اوایل دهه ۱۹۵۰، عمدتاً این گونه سیاست‌ها را تعقیب و تأثیر سوء آنها را با اقدامات نابخردانه تشدید نموده است. سیاست‌گذاران آمریکا با الهام از سیاست جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی، در طول سالهای گذشته، سلسله وقایعی را موجب شده‌اند که به دشمنی ایران با آمریکا و رشد و نمو رژیم‌های اسلام‌گرای مبارز و شبکه سازمانهای تندرو که از افکار اسلامی الهام می‌گیرند انجامیده است. گرایش آمریکا به اسرائیل و

در نتیجه عملیات بمب گذاری انتحاری به قتل می‌رسند ظرف ۷ روز همه جهان گردهم می‌آیند تا این اقدام را مورد انتقاد قرار دهند؛ درحالی که مرگ ۶۰۰ هزار کودک عراقی که به دنبال اعمال مجازاتهای اقتصادی سازمان ملل متحد در مورد عراق پیش آمد چنین واکنشی را در جهان نداشت. کشتار کودکان عراقی به منزله جنگ صلیبی با اسلام است.^{۶۳} مجازاتهای اقتصادی حتی خشم متحدان نزدیک آمریکا را نیز موجب شده است. «اقدام بیل کلینتون مبنی بر امضای قانونی برای مجازات شرکت‌های خارجی که در ایران و لیبی سرمایه گذاری می‌کنند خشم کانادا و ملت‌های اروپائی را برانگیخت.»^{۶۴}

حکومت‌های آمریکا در پنجاه سال گذشته در تعقیب اهداف سیاسی خود همواره افکار عمومی داخلی آمریکا را به دقت در نظر گرفته‌اند اما نسبت به افکار عمومی در منطقه خاورمیانه سهل انگار بوده‌اند یا حتی نخواستند آن را به حساب آورند. با این وجود، همان‌گونه که حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر اخیراً تأکید کرده، در خاورمیانه مردمانی وجود دارند و دارای عقایدی هستند. حسنی مبارک با اشاره به خشونت و آشتی‌ناپذیری نتانیاو نخست‌وزیر اسرائیل اظهار داشت: «در ماه ژوئیه به او گفتم از مردم خواهم خواست تا به او فرصتی بدهند، و از وی خواهش کردم که کاری انجام دهد. اما ماه‌های اوت، سپتامبر و اکتبر سپری شد و پیشرفتی حاصل نگردید. حال چگونه می‌توانم جواب افکار عمومی را بدهم؟»^{۶۵} از دیدگاه افکار عمومی جهان اسلام اسرائیل به گونه‌ای روزافزون عامل خشونت نسبت به فلسطینیان تلقی می‌شود. در واقع، کشورهای آسیائی که اکثریت مردم آنها مسلمان می‌باشند در واکنش نسبت به خشونت اسرائیل در سپتامبر ۱۹۹۶، «به فوریت اسرائیل را بخاطر راه انداختن خون‌ریزی در بیت‌المقدس، ساحل غربی رود اردن و نوار غزه محکوم کردند.»^{۶۶} اکنون افکار عمومی در جهان اسلام و کشورهای عربی خواستار آن است که جلوی اقدامات اسرائیل گرفته شود و نکات پذیرفته شده در موافقت‌نامه اسلو اجرا گردد.

مالزی در انتقاد از خشونت اسرائیل بسیار سرسخت بود اما نخست‌وزیر مالزی چیزی بیش از آنچه اسرائیل قبلاً قول آن را داده بود خواستار نشد. وی اظهار داشت: «احساس می‌کنیم که دولت اسرائیل می‌کوشد توافقی را که آزادانه بین طرفین حاصل شده برهم زند. اگر دولتهایی که جان‌شین یکدیگر می‌شوند قول‌هایی را که دولتهای قبلی داده‌اند فراموش یا انکار کنند هیچ‌گونه تأمینی برای هیچ کس وجود نخواهد داشت.»^{۶۷}

اگر حکومت آمریکا بخواهد افکار عمومی جهان اسلام را به سوی خود جلب کند باید آشکارا سیاستی منصفانه را در منطقه خاورمیانه به مورد اجرا گذارد. بویژه باید اسرائیل را تحت فشار قرار دهد تا توافق‌هایش با فلسطینیان را اجرا کند. این‌گونه فشارها حتی اگر موفقیتی نیز به دنبال داشته باشد، موجب آشتی‌پذیری مسلمانان مبارز افراطی نخواهد شد، اما

دستکم حربه سیاسی مهمی را از دست آنها خارج خواهد ساخت این قبیل مسلمانان مبارز اگر نتوانند آمریکا را بخاطر مواضع نامتعادلش مورد انتقاد قرار دهند کمتر خواهند توانست ملت‌های عرب و جهان اسلام را بر دولتهای متبوعشان که از آمریکا حمایت می‌کنند بشورانند. این امر به نوبه خود از فشاری که در حال حاضر متحدان آمریکا در منطقه با آن روبرو هستند خواهد کاست. هرچند، آمریکا گذشته از تعدیل مواضعش در خاورمیانه باید درک کند که خصومتش نسبت به «دولتهای سازش‌ناپذیر» از لحاظ سیاسی مفید نیست و باید در پی راه‌های آشتی‌جویانه تری برای برخورد با آنها باشد. پیروی از چنین روشی ممکن است فوراً یا حتی در بلندمدت نتایج مطلوب به بار نیآورد، اما حربه سیاسی را از دست مبارزان مسلمان خارج خواهد کرد. در خاورمیانه یا در جهان اسلام شمار حکومت‌هایی که موافق فعالیت‌های مبارزین مسلمان باشند زیاد نیست زیرا آنها را تهدیدی نسبت به خود می‌دانند.^{۶۸} بی‌گمان ممکن است همیشه تروریست‌هایی وجود داشته باشند که در برابر آنها ناگزیر باید به زور متوسل شد. اما حتی در میان مبارزان مسلمان هم «اکثریتی وجود دارند که معتقدند در اجرای تعالیم اسلام، به عنوان چراغ راه زندگی، باید جانب عقل را گرفت.»^{۶۹} دیده‌ایم که تصمیمات سیاسی گذشته چگونه به مشکلات امروزی انجامیده است.

● زیرنویس‌ها

1. Valerie Seward, *The Middle East: internal and external responses to change* (London: HMSO, 1993), p. 30.
2. Stephen E. Ambrose, *Rise to globalism*, 7th edn (Harmondsworth: Penguin, 1993), p. 258.
3. Seward, *The Middle East*, p. 30.
4. Yvonne Yazbeck Haddad, 'Islamist perceptions of US policy in the Middle East', in David Lesch, ed., *The Middle East and the United States* (Boulder CO, Oxford: Westview, 1996).
5. 'US Mideast policy: losing its balance? Reluctance to criticise Israel raises issue of «honest broker»', *International Herald Tribune*, 6 May 1996.
6. 'Middle East oil - US dependence grows and prices are stable', *APS Review of Oil Market Trends*, 29 July 1996.
7. Steven Swindells, 'Middle East oil jitter resurface in US - Iran spat'. Reuters, 5 Aug. 1996.
8. Donald M. Rothberg, 'Analysis: US saving the coalition', Associated Press, 18 Sept. 1996.
9. Barry May, 'Saudi withholds support for US raids on Iraq', Reuters, 4 Sept. 1996.
10. Phil Chetwynd, 'Arab press condemns US missile attack on Iraq', Agence France Presse Internationale, 4 Sept. 1996.
11. Stephen Handleman, 'Although weak and humiliated, Saddam has regained control of an area of his country and proved he is still a potent force in Arab politics - don't count him out', *Toronto Star*, 7 Sept. 1996.

41. Mansour Farhang, 'US policy toward the Islamic Republic of Iran: a case of misperception and reactive behavior', in Hooshang Amirahmadi, ed., **The United States and the Middle East**, p. 152.
42. Ambrose, **Rise**, p. 296.
43. Haddad, 'Islamist perceptions of US policy in the Middle East'.
44. David B. Ottaway, 'More active US policy on terrorism is studied'. **International Herald Tribune**, 18 Oct. 1996.
45. 'Time to shift course on Iran?'
46. Beverley Milton - Edwards, **Islamic politics in Palestine** (London: I.B. Tauris, 1996), p. 119. See also Ziad Abu - Amr, **Islamic fundamentalism in the West Bank and Gaza** (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1994), pp. 100-1.
47. Haddad, 'Islamist perceptions of US policy in the Middle East'.
48. Ibid.
49. Robert Fisk, 'Interview: Why we reject the west - by the Saudis' fiercest Arab critic. **Independent**, 10 July 1996.
50. Robert Fisk, 'Arab rebel leader warns the British: «Get out of the Gulf»: Robert Fisk tracks Saudi Arabia's most wanted man to his lair in Afghanistan', **Independent**, 10 July 1996.
51. Ibid.
52. Steven Swindells, 'Saudi Arabia guards oil sites to secure exports', Reuters, 28 June 1996.
53. Ibid.
54. 'US Fifth Fleet in the Gulf gets new commander', Agence France Presse Intenational, 15 July 1996.
55. Michael Georgy, 'US Gulf forces could react swiftly to north Iraq', Reuters, 31 Aug. 1996.
56. Ibid.
57. Flora Lewis, 'Remember, the US also played a part in creating terrorists', **International Herald Tribune**, 27 Sept. 1996.
58. Ibid.
59. Fisk, 'Interview: Why we reject the west - by the Saudis' fiercest Arab critic'.
60. Ottaway, 'More active US policy on terrorism is studied', **International Herald Tribune**, 18 Oct. 1996.
61. Quoted in Ottaway, 'More active US policy on terrorism is studied', **International Herald Tribune**, 18 Oct. 1996.
62. Ibid.
63. Fisk, 'Interview: Why we reject the west - by the Saudis' fiercest Arab critic'.
64. Julian Beltrame, 'US angers allies with law to punish Iran and Libya', **The Ottawa Citizen**, 6 Aug. 1996.
65. 'Israel wants peace, president says', **International Herald Tribune**, 15 Oct. 1996.
66. Hilton Shone, 'Asia's Muslim countries slam Israel for violence', Reuters, 29 Sept. 1996.
67. Ibid.
68. See e.g. Michael Richardson, 'Malaysia moves to rein in radical Islamic fundamentalism', in **International Herald Tribune**, 9 Oct. 1996.
69. Haddad, 'Islamist perceptions of US policy in the Middle East'. **Financial Times**, 10 July 1996.
70. Ibid.
71. Ibid.
72. Ibid.
73. Ibid.
74. Ibid.
75. Ibid.
76. Ibid.
77. Ibid.
78. Ibid.
79. Ibid.
80. Ibid.
81. Ibid.
82. Ibid.
83. Ibid.
84. Ibid.
85. Ibid.
86. Ibid.
87. Ibid.
88. Ibid.
89. Ibid.
90. Ibid.
91. Ibid.
92. Ibid.
93. Ibid.
94. Ibid.
95. Ibid.
96. Ibid.
97. Ibid.
98. Ibid.
99. Ibid.
100. Ibid.
101. Ibid.
102. Ibid.
103. Ibid.
104. Ibid.
105. Ibid.
106. Ibid.
107. Ibid.
108. Ibid.
109. Ibid.
110. Ibid.
111. Ibid.
112. Ibid.
113. Ibid.
114. Ibid.
115. Ibid.
116. Ibid.
117. Ibid.
118. Ibid.
119. Ibid.
120. Ibid.
121. Ibid.
122. Ibid.
123. Ibid.
124. Ibid.
125. Ibid.
126. Ibid.
127. Ibid.
128. Ibid.
129. Ibid.
130. Ibid.
131. Ibid.
132. Ibid.
133. Ibid.
134. Ibid.
135. Ibid.
136. Ibid.
137. Ibid.
138. Ibid.
139. Ibid.
140. Ibid.
141. Ibid.
142. Ibid.
143. Ibid.
144. Ibid.
145. Ibid.
146. Ibid.
147. Ibid.
148. Ibid.
149. Ibid.
150. Ibid.
151. Ibid.
152. Ibid.
153. Ibid.
154. Ibid.
155. Ibid.
156. Ibid.
157. Ibid.
158. Ibid.
159. Ibid.
160. Ibid.
161. Ibid.
162. Ibid.
163. Ibid.
164. Ibid.
165. Ibid.
166. Ibid.
167. Ibid.
168. Ibid.
169. Ibid.
170. Ibid.
171. Ibid.
172. Ibid.
173. Ibid.
174. Ibid.
175. Ibid.
176. Ibid.
177. Ibid.
178. Ibid.
179. Ibid.
180. Ibid.
181. Ibid.
182. Ibid.
183. Ibid.
184. Ibid.
185. Ibid.
186. Ibid.
187. Ibid.
188. Ibid.
189. Ibid.
190. Ibid.
191. Ibid.
192. Ibid.
193. Ibid.
194. Ibid.
195. Ibid.
196. Ibid.
197. Ibid.
198. Ibid.
199. Ibid.
200. Ibid.